

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و
صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آلہ الطیبین الطاهرین
المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و
اللجنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

بحث در صور ثلاثه شکّ در دخول در محل ابتلاء و شرطیّت دخول در محل ابتلاء بود که
صورت اول این بود که بنحو مسئله اصولیّه اصلاً شکّ داشته باشیم به عنوان ذهن عرفی
در این که آیا چنین اشتراطی وجود دارد یا ندارد؟ و صورت دوم این بود که بعد الفراغ عن
اصل الاشتراط بنحو شبهه مفهومیّه مواردی را شکّ می‌کنیم که این جاها چه جوری است،
این جاها هم در داخل در محل ابتلاء هست؟ این موارد هم مشروط هست به این جور موارد
هم یا نه؟ و سوم این است که بنحو شبهه مصداقیّه است.

اما در صورت اول گفتیم که مرحوم آقای آخوند قدس سره فرمودند در این جا نمی‌شود به
اطلاقات تمسک کرد. هر وقت شکّ کردیم چیزی در محل ابتلاء هست یا نیست، یعنی به
همان نحو اول شکّ داریم که آیا دخول در محل ابتلاء شرط هست یا شرط نیست در
این جا نمی‌توانیم به اطلاقات تمسک کنیم. برای اثبات حرمت آن چیزی که می‌دانیم از
محل ابتلاء خارج است، می‌دانیم از محل ابتلاء خارج است اما نمی‌دانیم آیا شمول خطاب
نسبت به او چه جوری است، این جا نمی‌توانیم به اطلاقات تمسک کنیم چرا؟ چون تمسک
به اطلاق فرع بر این است که فارغ باشیم که ثبوتاً این جعل، این مضمون ممکن است.
وقتی مضمون ممکن شد حالا به تمسک به اطلاق می‌توانیم بکنیم. اما اگر شکّ داریم
تمسک به اطلاق نمی‌توانیم بکنیم. چون چیزی که ممکن نیست چه جور می‌شود بگوییم
شارع جعل کرده او را و این مضمون را افاده فرموده؟ این فرمایش آقای آخوند در کفایه
هست. شیخ اعظم هم در رسائل دو نظر...، ابتداءً یک جور، بعد یک جور دیگه ولی در نهایت
کأنّه بالتمسک به اطلاقات نظر می‌دهند ولی ابتداءً آن طرف مسئله را ترک می‌کنند یعنی
شبهه آقای آخوند که نه، نمی‌شود.

محقق خوئی قدس سره پاسخ دادند که نه، ما می‌توانیم به اطلاقات تمسک کنیم و وجه
آن هم همان مطلبی است که در ابتدای امکان تعبد به ظنّ گفته شد که هر موردی که
کلام مولا وارد شد و واصل شد به عبد، در این موارد این ظهوری که از کلام مولا واصل
شده حجت است به بناء عقلاء مادامی که علم به استحاله و عدم امکان مفاد نداشته
باشد. پس در مواردی هم که شکّ دارد سیره عقلاء این است که تمسک می‌کند و این
سیره هم ممضات هست شرعاً چون ردی از این سیره ما ندیدیم و در استفاده از کلمات
اشخاص در محاورات و این ها همین جور است و شارع هم بر همین منوال با مردم صحبت
می‌کند و شاهدش هم این است که اگر مولایی امر بکند، عبد اِتیان نکند بگوید من چون
شکّ داشتم این امکان دارد یا امکان ندارد. البته یک وقتی هست که از نفس کلام مولا، اِتیاً
کشف امکان می‌شود. مثل این که هیچ راه دیگری ندارد. گفته «أکرم هذا» به این خطاب

شخصی، «أكرم هذا» می‌شود گفت این‌جا و مولای، مخصوصاً مولای حقیقی، یا مثل آن‌چه که در «اللهم العن بنی أمیة قاطبة» گفتند از این می‌فهمیم که توی بنی امیه مؤمنی وجود ندارد و الا لعن ممکن می‌گوید نمی‌شود کرد. اگر این مسلم شد که مولا فرموده، یعنی در دعایی وارد شده دعای مسلمی وارد شده باشد «اللهم العن بنی أمیة قاطبة» می‌فهمیم که این‌ها این‌جور، إناً کشف می‌کنیم. اما جایی که نه، این‌جور نیست که إناً بشود کشف کرد به‌خاطر این‌که اگر هم آن مورد را شامل نشود کلام لغو، اصل کلام بی‌جا نمی‌شود، لغو نمی‌شود، پَر آن می‌خواهیم ببینیم این‌جا را می‌گیرد یا نمی‌گیرد؟ آن‌جایی که نه، اگر ممکن نباشد کلاً این کلام جای صدور ندارد. آن‌جا آدم إناً کشف می‌کند. اما آن‌جایی که جای صدور دارد برای خاطر این مراتب افراد فراوانی که محل ابتلاء هستند که اشکالی مسلم در آن نیست دارد می‌گیرد. حالا می‌خواهیم بگویم آن‌جا را هم می‌گیرد یا نمی‌گیرد؟ در این موارد باز مدعای محقق خوئی و طبعاً لأستاذشان؛ آقای نائینی هم همین‌جور جواب داده، این است که بله، بناء عقلاء بر این است و خیلی‌ها، این مبنا مبنای بسیاری از بزرگان است که عرض کردم این از شیخ الرئيس هم نقل شده که در این موارد گفته بنابر امکان باید گذاشت.

خب دیروز یک اشکالی عرض کردیم گفتیم این فرمایش فی‌الجمله قبول است اما در کجاست؟ این در جایی است که آن شبهه ثبوتی که احتمالش را می‌دهیم آن جوری نباشد که اگر باشد جلوی انعقاد ظهور را می‌گیرد. و الا اگر جوری باشد که اگر باشد جلوی انعقاد ظهور را می‌گیرد خب ما در ظهور شک داریم نه ظهوری هست که بگویم عقلاء، آن‌که مسلم است این است که ظهور منعقد شده را عقلاء دست از آن برنمی‌دارند به احتمال این‌که شاید درواقع و در ثبوت ممکن نباشد، مستحیل باشد، اما جایی که احتمال وجود چنین امری را می‌دهند که درواقع شاید نباشد و این چون محفوف به آن است ظهوری منعقد نمی‌شود ما این‌جا اصل تعبدی عقلایی نداریم که بگوید ان شاءالله ظهور هست. تعبداً بگویند ظهور هست. و این‌جا این‌چنینی است. این ملاحظه‌ای بود که دیروز عرض کردیم.

در بعض کلمات مثل محقق نائینی در فوائد الاصول و منقول از مرحوم شیخنا الاستاد تبریزی قدس سرهما این است که کأَنَّهُ از این مطلب خواستند جواب بدهند. حالا ما که عرض کردیم هنوز مراجعه نکرده بودیم به این کلمات، بعد که حالا مراجعه کردیم دیدیم که این مطرح است اصلش کأَنَّهُ در کلمات ولی پاسخ خواستند بدهند.

پاسخی که دادند این است که قرائن لیبّه و عقلیه‌ای که مانع از انعقاد ظهور می‌شود قرائن واضح است، جلیّه است، آن ارتکازات جلیّه‌ی واضح است که مانع انعقاد ظهور می‌شود و الا مطالب نظری و مطالبی که ولو عقل حاکم به اوست و لکن آن جلاء و وضوحی ندارد کالحافّ بالكلام باشد بلکه عندالتدبّر و التأمل انسان پی به آن می‌برد. این‌ها مانع انعقاد ظهور نمی‌شوند و وزانش وزان قرائن لفظیّه منفصله است. آن‌ها که مانع انعقاد ظهور نمی‌شوند. «أكرم العالم» مولا گفته، بعداً حالا یک دلیل دیگری منفصلاً، جدا، گفته «لا تکرّم الفسّاق من العلماء» مثلاً، این مانع انعقاد «أكرم العالم» در اطلاق نمی‌شود. ظهور اطلاقی منعقد می‌شود. البته خلافاً و در این مسئله هم اتفاق نیست. مثلاً مرحوم شیخ اعظم آن اختلافی که بین آقای آخوند و شیخ است او می‌گوید در انعقاد اطلاق قرینه منفصله هم باید نباشد. ولی خب معروف این است دیگه حالا که مانع از انعقاد اطلاق نیست. و در مانحن فیه این‌که خطاب به مورد خارج از محل ابتلاء قبیح است، لغو است و مستهجن است یا تحصیل حاصل است که در کلام کفایه بود در وجوه

این، این‌ها یک امور واضح‌ای نیستند، نظری است. پس بنابراین درست است ما احتمال، شک می‌کنیم در این ولی شک می‌کنیم در یک چیزی که وزانش وزان قرینه منفصله است پس مانع از انعقاد ظهور نمی‌شود. در این مقدار و این مقدار در کلام محقق نائینی علی ما فی فوائد الاصول هست که لنا این‌که انکار کنیم ضروری بودنش را، واضح بودنش را. در کلام منقول از شیخنا الاستاد قدس سره یک منتهی هم کأنه برایش ذکر شده و آن این است که ایشان فرموده که این مسئله که دیگه اوضح نیست از اشتراط قدرت، قدرت عقلیه، اشتراط خطابات به قدرت عقلیه و حال این‌که همان هم محل کلام است. این‌که دیگر از آن واضح‌تر نیست. آن محل کلام است. این‌که از آن واضح‌تر نیست. و آری و فرمایش ایشان بر این‌که

س: ... یعنی چی؟

ج: بله؟

س: یعنی آن‌جا بعدش هم ظهور وجود دارد یا وجود ندارد؟

ج: بله، محل کلام است بین اهل نظر مثلاً، حالا عرض می‌کنم.

آری بر فرمایش ایشان که بگوییم نظری است، همین‌که الان چند روز ما ده روز، چقدر معطل شدیم بین نظریه امام که در خطابات قانونیه می‌گوید اشکال ندارد. بین خطابات شخصیه و قانونیه حتی به عاجزشان می‌گفت عیب ندارد پس این مسئله معلوم می‌شود نظری بین علماء اختلاف است. همین اختلاف بین اهل نظر که حالا ایشان در قدرت عقلیه فرموده؛ اختلاف است آن‌جا هم، این‌جا هم همین عرض می‌کنیم که در بحث ما هم همین‌طور اختلاف وجود دارد. شخصی مثل امام می‌گوید اشکال ندارد، مقید نیست در خطابات قانونیه، پس این‌جوری نیست که مسئله این‌جور واضح باشد. این جوابی است که خواستند در مقام بفرمایند.

این‌جا دوتا ملاحظه هست در مقابل این فرمایش؛ ملاحظه اول این است که ما همین‌که احتمال بدهیم فرض این است که شک داریم، شک داریم در این‌که چنین چیزی هست یا نیست و آیا به این وضوح هست یا نیست؟

س: باز دوباره منعقد است

ج: پس شک می‌کنیم که ظهور منعقد شد یا نه، یک وقت هست که ما شک داریم در یک مسئله عقلیه ولی می‌دانیم اگر هم باشد نظری است و جلاء ندارد. یک وقت این‌جور است، یک وقت نه، شک‌مان این‌جوری است که آیا این‌چنین چیز واضح که اگر باشد کالحاف بالکلام وجود دارد یا ندارد؟ همین جهتش هم مورد شک ماست و وقتی همین جهتش هم مورد شک ما بود پس چه‌جور احراز ظهور می‌کنیم؟

س: یک امر واضح این‌چنینی قابل شک می‌شود؟

ج: حالا بله، حالا این را عرض می‌کنم حالا این را.

این یک جهت، جهت دوم این است که اگر گفتیم این استهجان عرفی است یا تحصیل حاصل است، این‌ها که یک چیزی نیست که بگوییم ضروری نیست واضح ...، همه

می‌فهمند. همه می‌فهمند که مثلاً این که خطاب به کسی که قدرت ندارد، همان‌جا هم که ایشان می‌فرماید نظری است بعضی از واضحات و بدیهیات هم منکر دارد. از باب این که مثلاً آن که فِیْهِمُ اللّٰه تعالی می‌گفتند اشکال ندارد خدا ...، اگر این نظری مقصود این است که بعضی از منحرفین و طوائف این‌جوری می‌گویند خب این که عقلاء متعارف عالم که چنین چیزی نمی‌گویند. این واضح است پیش آن‌ها، بابا می‌گویند چیزی که هست چه جور می‌شود بخواهی آن بنابر آن اشکال که بگویم این تحصیل حاصل؟ بابا منکر است، دیگه ترک منکر را برای چه می‌خواهید؟ یا این که یک چیزی که اصلاً در تحت قدرت این نیست بگوید به قول مرحوم شیخ رضوان‌الله علیه بگوید اجتناب از آن کأسی که عند مَلِک مصر هست به یک آدمی که مثلاً توی روستای فلان دارد زندگی می‌کند و هیچ ...، بگویند اجتناب از او، این‌ها که واضح است که؛ حتی بنحو قانونی هم گفتند و آن‌ها هم همین‌جور است. پس جهت دوم هم این است که نه ما مصدق این جهت هستیم که این ضروری است، واضح است

س: لذا أجوبه به این اشکالات نظری است. باید بروی خطاب قانونیه را درست کنی تا بتوانی جواب بدهی، باید این متمم جعل را درست کنی نظریاً و الا اشکال که هر عقلائی اشکال ... اشکال نظریه به وزن أجوبه به اشکال نظریه، أجوبه‌اش نظری است.

ج: جهت دیگری که این‌جا حالا این ...، مسئله دیگری که این‌جا مطرح است بین الاعلام همین مطلبی است که ایشان اشاره فرمودند که اصلاً این شک یعنی چی؟ عرف شک کند که این‌جوری هست یا این‌جوری نیست؟ آیا استهجان عرفی، من عرف خودم شک کنم استهجان عرفی دارد یا ندارد؟ خب اگر این‌جور شک ما در آن شک می‌کنیم یعنی می‌گویم تصوّر ندارد اصلاً این مسئله را نباید طرح بکنیم چون اصلاً طرح این مسئله براساس این است که این تصوّر را داریم می‌کنیم. علاوه بر این که یک بحثی است در فقه در شکوک و خلل و این مسئله هم مطرح است، توی عروه هم ظاهراً مطرح است دیگه توی عروه که اگر انسان شک کند؛ طنّ در رکعات، طنّ دارد یا شک دارد؟ اگر طنّ دارد خب بنابر ...، به طنّش باید عمل بکند در رکعات، اگر شک دارد احکام مختلفی دارد. یک‌جا مبطل است، یک‌جا باید بنا را بر چی بگذارد، یک‌جا باید چه‌کار بکند، این مسئله مطرح است که لو شک المکلف که الان این حالتی که من دارم طنّ است یا شک است؟ خب این تصویر دارد.

س: ... قد يتفق ذلک

ج: بله، قد يتفق ذلک.

این نمی‌داند که چه‌جوری است با این که امر وجدانی است. مرحوم استاد یادم می‌آید مرحوم آقای آشیخ کاظم رضوان‌الله علیه دارند، گمان می‌کنم ایشان منکر این جهت بود توی حالا بحث طهارت بود آن موقع حالا به چه مناسبت، مناسبتش یادم نمی‌آید که این مطرح شد توی بحث و مثلاً ایشان می‌گفتند نمی‌شود که آدم امر وجدانی‌اش هست دیگه؛ یا این یا آن. ولی بسیاری از بزرگان می‌گفتند نه، این امکان دارد. این حالت برای انسان پیش می‌آید که من مظنه دارم، آخه اگر مظنه داری باید یک‌طرف را بچرید دیگه ولو

س: در همان آن هم یعنی می‌شود شک بکنی؟

ج: یک‌دُره باید بچرید.

حالا هی شک می‌کنیم می‌چرباند پیشم یا نمی‌چرید؟ یک‌طرف آن می‌چرید، نمی‌چرید پیش

من؟ خودش متوجه نمی‌شود و این حالات روانی و نفسی؛ این پیدا می‌شود برای ...،
قدتفق همین‌طور که فرموده قدتفق. خب پس بنابراین بنابر این که قدتفق بنابراین که هم
مثل آن‌جاست دیگه؛ بگویم این امر این‌چینی است. این یک مطلب

س: حاج آقا، از آن‌جا به یک نحوی هم اولاست... است چون آن‌جا محل بحث این است که
همان آن من می‌توانم در حالت نفسانی خودم که وجدانی است شک بکنم ولی این‌جا خب
مثلاً من به عنوان یکی از ابناء عرف می‌توانم این شک قابل تصویر است که عرف آیا
واقعاً چنین چیزی نزد عرف واضح هست یا نه؟

ج: حالا همین‌جا شاید توضیح ...

ببینید این‌جا همان‌طور که شهید صدر هم در کلماتش آمده دو جور یا سه جور این‌جا این
شک قابل تصویر است؛ یکی این است که عرف بما انه عرف شک می‌کند یعنی خود عرف
در امر خودش شک می‌کند که شاگ... و شاگ در چیزی شک می‌کند که مربوط به خودش
است. این یک جور است که ظاهر این بحثی که حالا عنوان شده همین است که اگر ما
شک کردیم یعنی خودمان شک داریم بما انه عرف چه‌جوری است؟ یک‌وقت نه، کسی
می‌گوید من شک دارم عرف که شاگ غیر از آن کسی است که می‌خواهد ببیند. مثل
این که مثلاً یک واژه‌ای است می‌گوید من شک می‌کنم که مردم این را به چه معنا استعمال
می‌کنند. ممکن است خودش شک نداشته باشد اما می‌گوید شک دارم مردم به چه معنا
استفاده می‌کنند، مردم از این چی می‌فهمند؟

س: یعنی خودم را ابناء عرف نمی‌دانم؟

ج: بله؟

س: خودم از ابناء عرف هستم یا نه؟

ج: خودم از ابناء عرف هستم

س: خب حاج آقا اولی چه‌جور

ج: حالا، اولی این است که بگویم که ما، عرف بما هو عرف خود عرف شک دارد که این
چه‌جوری است

س: خب عرف هم توی اینانش هست دیگه ...

ج: می‌دانم، یعنی همین فرض‌مان این است که مردم هم که می‌روی سؤال می‌کنی شک
دارند، همه‌شان شک دارند، از هرکی می‌پرسی می‌گوید نمی‌دانم شک دارم. این فرض
اول است که خود عرف وقتی هم از آن‌ها سؤال می‌کنی می‌گوید نمی‌دانم، تردید دارند.
می‌روی از آن‌ها سؤال می‌کنی از این، از آن، آمار می‌خواهی بگیری از این، از آن
می‌پرسی که آقا چیزی که از خارج محل ابتلاء است می‌شود امر کرد نسبت به او حتی به
خطابات عمومی؟ می‌گوید نمی‌دانم، نمی‌دانم شک دارم، این یکی. یکی این است که نه،
ما شک داریم آن‌ها چی قضاوت می‌کنند، یک نفری شک دارد آن‌ها چی قضاوت می‌کنند،
خودش می‌گوید من نمی‌فهمم اما نمی‌دانم حال مردم چی هست؟ فقیه نشسته توی
کتابخانه‌اش دارد مطالعه می‌کند، مسأله‌ای را می‌خواهد استنباط بکند، شک می‌کند که

عرف چه جوری است؟ احتمال می‌دهد بروی از آن‌ها بررسی آن‌جور بگوید، احتمال می‌دهد از آن‌ها بررسی آن‌جور بگویند، شک داری که در دیگران چه جوری است. خب اگر بنحو دوم باشد این شکی که این‌جا می‌شود خب روشن است این اشکالی ندارد، اگر بنحو اول هم باشد عرض کردیم بنحو اول هم قابل تصویر هست ولو منکر هم دارد ولی ظاهراً این حالت، مثلاً در اوصاف نفسانی پیش می‌آید مثلاً یک کسی شک می‌کند کثیرالشک هست یا نه؟ خب احکام کثیرالشک یا، خب این‌که مربوط به خودش است، مربوط به نفس خودش است، امر وجدانی است که کثرت دارد یا ندارد؟ اما چون یک کأن در آن معیارها و آن‌ها یک ابهاماتی وجود دارد این‌ها شک می‌کند، گاهی هم نمی‌داند آدم وجه شکش چی هست؟ در ضمیر ناخودآگاهش هست آن معیارهایش، توجه به آن نمی‌تواند بکند، این پیدا می‌شود این حالات. خب این یک مسأله‌که.

مسأله‌ی دیگری که در این‌جا نسبت به این جواب هست....

س: حاج آقا ... فرمودید سه حالت دارد ..

ج: بله یک حالت سومی هم حالا ایشان فرموده که خیلی

س:

ج: آره می‌خواستم از آن بگذرم

س:

ج: نه یادم نرفته بود، این یک‌خرده تصویرش

ایشان فرموده : «و الشبهة المفهومية على أقسام، لأنه تارة يكون بمعنى شك العرف نفسه بما هو عرف في الارتكاز أعني ارتكاز عدم جريان الأصل لهذه المرتبة من الخروج عن محل الابتلاء فانه يعقل ذلك بالنسبة للعرف أيضا لكون هذه الأمور تشكيكية، و أخرى يكون بمعنى شك العرف في نكته الارتكاز و نقصد به ان العرف بما هو عرف لا يشك في وقوع التزاحم الحفظي بين الغرض اللزومي حتى إذا كان في الطرف المشكوك و بين الغرض الترخيصي و لكن يحتمل ان المولى لا يهتم بهذا المقدار من التزاحم لصلآته فيحتمل ان نكته الارتكاز عند المولى تختلف عن العرف» که این را نگفتیم، این دومی ایشان را «و ثالثة يكون بمعنى ان شخصا يحتمل ثبوت الارتكاز و عدمه لدى العرف و انما لا يكون ذلك واضحا لديه لاحتمال انه شذ عنهم لجهة من الجهات» می‌گوید شاید من، ولی شاید پیش عرف این‌جوری نباشد یا این‌جور باشد. حالا من ...

س: ... عرفی ندارم یعنی من الان ...

ج: که پیش عرف چه جوری است، خب من هم که از عرف هستی، تو هم که از عرف هستی، خودت هم که از ابناء ...

س: نه توی این سه قسم ...

ج: نه الان عرض می‌کنم ...

.... عرف هستی، می‌گوید حالا شاید من یک شذوذی برایم پیدا شده

س: عرفی نیستم ...

الان آره از عرف خارج شدم در این مسأله، در این فهم و عرف شاید آنجوری باشد؛ پس شک می‌کند در این که آن‌ها چی می‌گویند. اولی این بود که خودمان همین عرف بما انه عرف دارد شک می‌کند ...

س: استاد اول لازم نیست هی بگویم مصاحبه از دیگران می‌کنیم، نه من خودم با توجه به این که

ج: بله یعنی توضیحش یک وقت این می‌شود، یعنی از خودم از هرکی بروی پرسی بگوید نمی‌دانم ...

س: هرکی هم نه، خودم.

ج: باشد خودم را بما انه عرف قرار می‌دهم، ولی بروی هم پرسی همین جور.

ولی این پس این دوتا، اما این وسطی که دومی که ایشان فرمودند که ما بگویم که شک در شبهه‌ی مفهومی، معنای شک در شبهه‌ی مفهومیه آن چیزی که ایشان این وسط فرموده نمی‌خورد به شک در شبهه‌ی مفهومیه، آن همان اولی و دومی است. اما این که ما به خدمت شما عرض شود در این موارد شک داشته باشیم این ما فیه الشبهه است آن که در دوم فرمودند نه دو نحو شک است، دو نحو شک بیشتر نیست یا مال خودم است یا مال، آن‌ها را می‌خواهم بگویم؛ اما ما فیه الشک این است که آیا در این مواردی که یکی از محل ابتلاء خارج است یکی داخل محل ابتلاء است آیا در این موارد که مردد شده و تراحم حفظی پیش می‌آید که آیا مولا در این جاها هم، شک می‌کنیم که در این جور مواردی که یک طرف خارج از محل ابتلاء است و یکی داخل محل ابتلاء است یا یکی در جایی است که شک داریم در محل ابتلاء ... هست یا نه؟ آیا این جا هم تراحم حفظی در نفس مولا به جوری هست که اهتمام داشته باشد حتی در این طرف از آن حکم واقعی‌اش رفع ید نکند و بخواهد جعل احتیاط مثلاً بکند؟ یا جانب حرمتی، فرض کنیم حالا حرمت، جانب حرمت را بگیرد جعل احتیاط بکند؟ ممکن است کسی بگوید شک می‌کنیم که آیا در این حد هست یا در این حد نیست در این صورت؟ خب این دوتا شک نمی‌شود از آن نظر شبهه‌ی مفهومیه‌ی در خروج از محل ابتلاء و محل ابتلاء، این جا در یک امر آخری داریم ما شک می‌کنیم که در این صورت آیا اهتمام مولا چه مقداری است؟ به حدی هست که تراحم حفظی بشود و آن اهمیتی به جوری باشد که جعل احتیاط بکند یا اگر آن طرف برایش یک جعل اباحه بکند چون مثلاً آن طرفی که حرام نیست اباحه‌ی اقتضائی باشد و مولا اهتمام دارد به این که آن آزادی و آن اباحه مثلاً باشد یا

س: نه این مقام ثانی است که در سعه و ضیق ادله دارد شک می‌کند

ج: این شک در چی می‌کند؟ شک ما دوجور نشد بلکه این جا همان که عرض کردم ما فیه الشک است، که آیا اهتمام مولا در این صورت چه مقدار است می‌شود؟ و الا ما این را جزء صور شک قرار نمی‌دهیم، می‌گویم همان دو صورت دارد، این سه صورت نیست، برای این بود که عرض نکردم این را که ..

خب این مطلب دیگری که در این رابطه وجود دارد و باید به آن توجه کنیم مرحوم محقق عراقی قدس سره یک مطلبی دارند و آن این است که ایشان فرموده وقتی شما شک

می‌کنید، ظهور مسلّم، حالا فرض می‌کنیم ظهور مسلّم، آن اشکالی اول که کردیم این بود که این‌جا اصلاً ما احراز ظهور نداریم. ایشان فرموده: اگر ظهور را هم مسلّم بگیریم این‌جا ما شک در حجت این ظهور پیدا می‌کنیم چرا؟ به نفس همان شک در ثبوت و امکان، توضیح ذلک این است که حجت ظواهر، حجت امارات معنایش این است که شارع در مورد امارات که یکی‌اش هم ظواهر است حکم می‌فرماید به مماثل همانی که اماره دارد خبر از آن می‌دهد یا ظهور کاشف از آن است، می‌گوییم حجت است یعنی چی؟ یعنی این وجوب این‌جا تو متعبد به وجوب باش در این‌جا اگر مدلولش وجوب است، اگر مدلولش حرمت است یعنی متعبد به حرمت باش و هكذا. معنای حجت این است. همان‌جور که إفعال واقعی به خارج از محل ابتلاء قبیح است اگر گفتیم قبیح است یا مستهجن است یا تحصیل حاصل است، هر شبهه‌ای که می‌کنید، إفعال ظاهری هم که مفاد جعل حجت است آن هم همین‌طور است، فرقی نمی‌کند از این حیث که، بالاخره هر دو آن إفعال است، حالا چه واقعی واقعی که بر اساس ملاکات واقعی مولا می‌فرماید إفعال، چه این إفعال ظاهری که حالا بر اساس یک مصالحی یا به قول مثلاً شهید صدر به خاطر تراحم حفظی می‌گوید مثلاً فلان حجت می‌کند تا این‌که کذا بشود؛ ما به پشت پرده‌اش کار نداریم به مبادی‌اش، بالاخره إفعال است، این‌جا هم إفعال به یک آدمی که قادر نیست إفعال ظاهری گفتن هم غلط است. پس بنابراین آن شبهه‌ای که آیا این امکان دارد یا امکان ندارد در این موارد فرقی بین واقعی و ظاهری در آن نیست و در این موارد نمی‌شود گفت که مولا... و می‌آید می‌گوید خب من که قید زده بودم اطلاق، چرا اخذ به آن نکردی؟ این‌جا یک امر واقعی است، مولا و عبد در این علی‌السواء هستند، اگر باشد محذور واقعی دارد، قابلیت جعل ندارد. اگر تحصیل حاصل است قابلیت جعل ندارد، اگر استهجان عرفی دارد، قبح عقلی و عقلانی دارد صدورش از مولا قابلیت جعل ندارد. پس بنابراین شما به این نحوه این‌جا نمی‌توانید حل بکنید مسأله را، این هم مسأله‌ای است که محقق عراقی قدس‌سره بیان فرموده. و مهم این است که ایشان عبارت کفایه را هم؛ آقای عراقی همین‌جور تفسیر می‌کند و دیدم در حاشیه‌شان بر فوائد الاصول آن‌جا اشکال آقای نائینی را به آقای آخوند می‌فرماید این برای خاطر این است که ایشان کلام استاد را یعنی استادش را که آقای آخوند باشد مثلاً درست دریافت نکردند، البته به خاطر سوء تعبیری که در کفایه وجود دارد ولی مرادش این است که ما گفتیم. «المحقق العراقي حاول تفسير عبارة الكفاية بما يسلم عن كلا هذين الإبرادين» که یک ایراد همان بود که گفتیم آقای خوئی ذکر کردند و گفتیم، یکی‌اش هم آن بود که دیروز عرض می‌کردیم که آقای نائینی فرموده است که اگر این حرف شما درست باشد بنابر مسلک عدلیه هیچ‌جا ما با اطلاق نمی‌توانیم تمسک کنیم. چون هر جا که شک داریم، درحقیقت شک داریم ملاک دارد یا ملاک ندارد؛ خب اگر ملاک ندارد جعل حکم در آن‌جا درست نیست دیگر، امکان ندارد جعل حکم، جعل حکم بلا ملاک می‌شود، گنره و گزاف می‌شود. ایشان می‌گویند نه هیچ‌کدام از این دوتا اشکال‌ها؛ نه آن اشکال نه این اشکال وارد نیست. «و حاصله: ان التمسك بالإطلاق یعنی حجة الإطلاق و جعل الحجة» معنایش چیست؟ «جعل الحكم الظاهري التعبدی بوجوب الاجتناب مثلا عن النجس المشكوك خروجه عن محل الابتلاء و حينئذ إذا كان ملاك الشك في الإمكان و الاستحالة مشتركا بين الحكم الواقعي بوجوب الاجتناب أو الحكم الظاهري به» یعنی بوجوب الاجتناب «لكون شرطية الدخول في محل الابتلاء بالنسبة إليهما على حد سواء فمع الشك فيه يشك في معقولة الحكم الظاهري و الحجة أيضا» هم در حکم ظاهری و هم در حجت شک می‌کنیم «فلا معنى للتمسك بالإطلاق في المقام» بعد حتی به بناء عقلاء هم نمی‌توانید تمسک کنید «لأن مدرک حجة الظهور انما هو سيرة العقلاء و بنائهم و المفروض انهم يشكون في صحة جعل مثل هذا

الحکم سواء کان واقعیا أو ظاهریا». خب این فرمایش محقق عراقی.

یک جواب حالا اولی که مبنایی است البته این جواب، این است که این فرمایش مبنی بر این است که حجیت یعنی جعل حکم مماثل و این خب یک مبنایی است که مرضی نیست، شارع این جوری نیست که وقتی می‌آید می‌گوید که این ظاهر حجت است یعنی ولو من یک حکم مماثلی طبق این گفته‌ی این، طبق این مفاد این ظاهر جعل می‌کنم ولو این که این واقعیت هم نداشته باشد، مطابقی نداشته باشد؛ این همانی که صاحب معالم رضوان‌الله علیه از علامه نقل کردند در معالم که «ظنیة الطريق لا ینافی قطعية الحکم» آره اگر این جوری باشد «لا ینافی قطعية الحکم» دارد طریقت ظنی است ولی وقتی می‌بینیم، قطع به حجیتش که داری، قطع به حجیت داری یعنی یک إفعال طبق إفعالی که توی آن ذکر شده شارع دارد این‌جا، پس یقین داری یک إفعال شارع دارد؛ منتها آن مظنون حکم واقعی است، این حجیت که بالاخره اثبات کردی دیگر، تا یقین نکنی که فایده ندارد که، اثبات کردی حجیتش را پس به حضرت عباس قسم می‌خوری یک إفعال این‌جا هست. فلذا «ظنیة الطريق لا ینافی قطعية الحکم». خب این مبنی بر این مبنا است و آقای آخوند درست است از بعض کلماتی شاید استفاده بشود جعل حکم مماثل، اما مبنای ایشان مبنای طریقت است یا منجزیت و معذرت است، حجیت است یعنی آن را معذر قرار داده، منجز قرار داده، نه طبق آن یک إفعال دارد. یا طریق است نه منجز نه معذر، این را طریق قرار داده برای احکام خودش، خبر ثقه را، ظواهر را ...

س: یعنی اگر مصیب نبود پوچ است دیگر ...

ج: هیچ، هیچی نیست، یک إفعالی ندارد طریق است.

بنابراین این فرمایش بر اساس یک مبنایی است که حالا محل کلام است و مقبول نیست. حالا اگر از این صرف نظر کنیم آیا جواب بنائی هم می‌توانیم بدهیم به این مسأله یا نه؟ ان شاء الله ...

و صلی الله علی محمد ...